

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۳ آذر ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

منظور از عمل صالح و حیات طیبه با معیار الهی

در این آیه کریمه خدای متعال به مؤمنین می‌فرماید که اگر بخواهند رشد و کمال پیدا کنند، بایستی در کنار ایمان و همراه با این اعتقاد، عمل صالح داشته باشند و کار نیک انجام دهند. تشخیص عمل صالح و کار شایسته با مکلفین نیست، بلکه با حق تعالی و اولیاء معصومین او است. آن چه حق تعالی از کارها صالح دانسته، صالح است و آن چه نادرست و ناشایست دانسته، نادرست است. برای این که انسان به اشتباه گمان نکند که خودش می‌تواند عمل صالح را از غیر صالح تشخیص دهد، حق تعالی در قرآن کریم فرموده است: "عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ". یعنی تشخیص ما قطع نظر از وحی و فرموده معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌حجیت ندارد و دارای هیچ اعتباری نیست. بلکه اگر انسان به نظر و تشخیص خود اتکاء کند، اولین قدم را در مسیر ضلالت و گمراهی برداشته است و به جایی نمی‌رسد. به عبارت دیگر، این فرد به جای اینکه متناسب با توحید و خداپرستی عمل کند و مطیع حق تعالی باشد، خود را از خدای متعال جدا کرده و راه انحراف پیش گرفته است.

منظور از حیات طیبه در عبارت "فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً" یک زندگی پاکیزه و روشن، دور از خطا، اشتباه و تاریکی، و زندگی انسانی-الهی است و یک زندگی طبیعی مورد نظر نیست. شیاطین دویا مردم را اغفال کرده‌اند و می‌گویند که خدای متعال و دین مقدس اسلام با شادابی و شادی مخالف نیست. هنگامی که این مطلب به صورت سوال از فقها مطرح می‌شود، برخی جواب می‌دهند که دین اسلام مخالف این امر نیست و از ترس این که سوال‌کننده‌ها جرأت پیدا نکنند توضیح هم نمی‌دهند. هرچند باید توضیح داد که شادی و شادابی انسان مؤمن به قیامت، از بعد انسانی، غیر از شادمانی از بعد حیوانی است که گاهی انسان‌های دور از توحید و خداپرستی پیدا می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند با این‌گونه شادمانی لذت حیوانی ببرند.

### مفهوم شادمانی متناسب با مقام انسانیت

باید صریح گفت که انسان دو بعد دارد. یکی بعد حیوانی و دیگری بعد الهی و انسانی است. شادمانی حیوانی، آزادی مطلق است که حیوانات هم دارند. این شادمانی شایسته‌ی انسان نیست. انسان مانند حیوان نیست که اگر محصور شد و تحت فشار مزاج خود قرار گرفت، خود را در خیابان و معبر راحت کند. این کار، قطع نظر از دین، در جوامع انسانی پذیرفته نیست. قطع نظر از دین و حکم حق تعالی و قطع نظر از توحید و خداپرستی، اگر انسان بخواهد آزادی خود را مانند یک حیوان در جامعه حفظ کند، مورد اعتراض همه‌ی جوامع بشری، حتی مشرکین و توده‌ای‌ها قرار می‌گیرد.

شادمانی که انسان متناسب با مقام انسانیت خود می‌تواند داشته باشد و برای آن ارزش قائل باشد آن است که روح از آن لذت ببرد. مثال ساده‌ی آن این است: ما به معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین اعتقاد داریم و ادعا می‌کنیم که به آن‌ها مهر می‌ورزیم و محبت آن‌ها در دل ما وجود دارد. اگر در مورد یکی از معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین فضائل، کرامات و اخلاق حسنه‌ای را بشنویم خوشحال می‌شویم. حتی اگر آن اخلاق در انسان‌های توده‌ای هم وجود داشته باشد، انسان از این جهت که این اخلاق انسان‌پسند را دارند به آن‌ها علاقه‌مند می‌شود. این علاقه به شرک و الحاد آن‌ها نیست، بلکه علاقه به اخلاق خوب آن‌ها است.

بیش از نیم قرن است که تعبیراتی از بعضی از افراد به گوش می‌رسد که انسان یقین می‌کند این افراد از مفهوم گفتار خود بی‌اطلاع هستند. آن آزادی که مطلوب مقام انسانیت انسان است اگر چه مشرک یا منکر توحید و مبدأ باشد آزادی حیوانی نیست، بلکه آزادی انسانی است. انسانیت غیر از حیوانیت است و کامل آن همان است که اسلام از سوی حق تعالی آورده است. آن بزرگوار فرمود: "إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ". بسیاری از موضوعات اخلاقی و اخلاق پسندیده با فطرت هر انسانی همراه است. این‌گونه نیست که تمام خوبی‌ها و اخلاق نیک برای انسان را انبیاء از سوی حق تعالی آورده باشند. انسان از بسیاری از اخلاق حسنه بالفطرة آگاهی دارد که متمیم آن با وجود مقدس انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین شده است.

بحث اخلاقی از جهتی بر بحث توحیدی تقدم دارد و اگر اخلاق در انسان وجود نداشته باشد، از پذیرش توحید و حقیقت آن و تعبد به حق تعالی دور می‌ماند. انسان باید پس از پذیرش توحید فوراً به اخلاقیات بپردازد، یعنی ردائل انسانی و ردائل اخلاقی را از خود بیرون کند و

کمبودهایی که از فضایل اخلاقی و انسانی دارد را به دست بیاورد تا قدرت جا انداختن توحید را در تمام وجود خود پیدا کند و به مرحله‌ی باور و ایمان واقعی برسد.

### فرق بین علم و ایمان

علم به وجود حق تعالی و واجب‌الوجود را همه‌ی علما و اهل کتاب ادعا می‌کنند و اکثراً هم می‌توانند آن را اثبات کنند، اما این به منزله‌ی ایمان به توحید نیست. ایمان این است که علم در تمام اعضا و جوارح انسان رسوخ و نفوذ کند. مصداق آن، دعای عرفه‌ی سید الشهداء صلوات الله علیه است. آن بزرگوار توحید حقیقی و باور حقیقی را در بیانات خود ترسیم فرموده‌اند. به آن اندازه‌ای که این خاندان واقعیت‌های نامرئی را بیان و روشن می‌کنند، تا قیامت کسی غیر ایشان قادر نیست چنین بیانی داشته باشد.

اگر کسی بخواهد به حق تعالی محبت پیدا کند باید او را بشناسد و اگر کسی بخواهد نسبت به خدای متعال شناخت پیدا کند باید به مناجات‌های معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رجوع کند. ایشان در مناجات‌های خود خدای متعال را معرفی کرده‌اند. هنگامی که انسان به نعمت‌هایی که از سوی حق تعالی به او داده شده است، توجه پیدا کند، بخواهد یا نخواهد به خدای متعال علاقمند می‌شود. اگر کسی در فضای مادی و اجتماعی به ما محبت کند، به عنوان مثال هرگاه در مسیر با او برخورد می‌کنیم سلام و احوالپرسی کند، قهراً به او علاقمند می‌شویم، هرچند نام او را نمی‌دانیم و از دین و مرام و مسلک او هم خبر نداریم. "الانسان عبید الاحسان".

محسن واقعی و حقیقی حق تعالی است و انسان در مقابل احسان او نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. بعضی از افراد در جامعه غرق در نعمت‌های حق تعالی هستند، ولی محبت به حق تعالی پیدا نمی‌کنند. تنها مانع از نفوذ حقیقت توحید در باطن وجود این افراد، آلودگی به صفات رذیله است. اول بایستی فطرت انسان پاکیزه از این آلودگی‌ها شود، آن‌گاه با قرار گرفتن در مقابل خوبی‌ها و فضائل انسانی-الهی، در اسرع وقت علاقمند می‌شود. این علاقمندی او را مطیع می‌کند. "اوحی الله الی داود، یا داود من احبَّ حبیباً صدقَ قوله". اگر کسی واقعا شخص دیگری را دوست داشته باشد گفتار او را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند. "و من رضی بحبیب رضی بفعله". اگر کسی به شخصیتی علاقمند شود به کار و برنامه‌های او هم علاقمند می‌شود.

### توجه به نعمت‌های خدای متعال و خشنودی از فعل و اراده‌ی او

تنها راه محبت به حق تعالی توجه به مناجات‌های معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. در خداشناسی آن بزرگوارها قابل مقایسه با غیرمعصوم نیستند و بسیار بهتر از دیگران می‌توانند خدای متعال را تعریف و توصیف کنند. تعریف و توصیف آن‌ها انسان را روشن و متوجه نعمت‌های حق تعالی به بندگان خود می‌کند. انسان وقتی خود را در برابر احسان حق تعالی دید، علاقمند به محسن می‌شود و محبت پیدا می‌کند. این محبت موجب می‌شود، "صدقَ قوله"، گفتار حق تعالی را تصدیق کند، "و من رضی بحبیب رضی بفعله". اگر انسان راضی و خشنود از حق تعالی شد، به فعل و اراده‌ی او هم راضی و خشنود می‌شود. خدای متعال برای انسان واقعی و موحد واقعی همین‌گونه است. اگر خدای متعال برای فردی از بندگان موحد خود سلامتی خواست با گشاده‌رویی می‌پذیرد، اگر بیماری هم خواست با گشاده‌رویی می‌پذیرد. از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردند چگونه است که شما در برابر نعمت‌های حق تعالی او را حمد می‌کنید و گاهی هم که بیمار می‌شوید باز هم او را حمد می‌کنید؟ ایشان فرمودند: به خدای متعال عرض می‌کنم: "الحمد لله علی کل حال"، یعنی خدایا آن‌چه من به تو عرض می‌کنم، تو می‌دانی، ولی می‌خواهم اعتراف کنم که این نعمت ایمان را هم خودت به من عطا کرده‌ای. اگر سلامتی دادی می‌گویم متشکرم، اگر درد داده‌ای باز هم الحمدلله می‌گویم و متشکرم.

وقتی که عبیدالله خواست نسبت به دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه جسارت کند و ایشان را ناراحت و اذیت کند و مردم را فریب دهد، به آن خانم عرض کرد: "الحمد لله الذی قتل رجالکم و اراح البلاد منهم". یعنی من خداپرستم و متوجه هستم که بنده هستم و باید از خدای خود اطاعت کنم و بر حسب اطاعت این برخورد را با شما خاندان کردم. آن خانم فرمودند: این مرده‌های ما که شهید شدند افرادی بودند که خدای متعال شهادت را برای آن‌ها رقم زده بود و به خوابگاه خودشان آمدند و خوابیدند. وقتی که آن ملعون از این خانم سؤال کرد: "کیف رأیت صنع الله بک و باهل بیتک". برخورد و رفتار حق تعالی را نسبت به خود و خاندان خود چگونه دیدی؟ ایشان فرمود: ما رأیت منه الا جمیلاً". من از خدای متعال جز نیکی چیزی ندیدم. یعنی تو کورباطنی و خیال می‌کنی که آن چه خدای متعال عطا کند، انسان باید از بعضی موارد آن رضایت داشته و از بعضی ناراضی باشد. نه، من جز خوبی و خیر از حق تعالی ندیدم. همه‌اش خیر و زیبایی و خوبی است.

حتماً باید باطن انسان موحد خداپرست واقعی چنین باشد، هرچند بسیاری از مردم این‌گونه نیستند و از این واقعیتی که برای رسیدن آن خلق شده‌اند، محرومند. ما باید متوجه باشیم که این وضعیت را شیطان به وجود آورده است که مردم تمام اوقات خود را برای تأمین نیازهای مادی زندگی سپری می‌کنند. بر حسب فرمایش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه انسان باید روز خود را سه قسمت کند و تنها یک سوم آن را برای طلب روزی صرف کند و دو سوم دیگر بایستی برای اهداف دیگری مصرف شود. شیطان قسم خورده است که بندگان خدا را گمراه کند، مگر

مخلصین صلوات الله عليهم اجمعین که توان منحرف کردن آنها را ندارد. حق تعالی در قرآن کریم مکرراً اعلام کرده است که شیطان دشمن آشکار شما است؛ فریب او را نخورید.

اگر انسان حیات طیبه بخواند حتماً بایستی ابتلای خود به مسائل مادی را محدود کند و اجازه‌ی توسعه به آن ندهد. دل ما به چیزهای بسیاری متعلق و وابسته است. تمام این وابستگی‌ها غیر از وابستگی به حق تعالی و بندگی او و اولیا او است و همه گمراه کننده است و انسان را از راه باز می‌دارد؛ مانند علف‌هایی که به پای انسان بیچد و یکی پس از دیگری مانع راه رفتن شود. زندگی انسان نباید به گونه‌ای باشد که پای دل و روح را از حرکت بازدارد. بدن راه می‌رود و دل درجا می‌زند و تا این بندها را باز نکند موفق نمی‌شود.

### تقدم بحث اخلاق بر توحید و فقه

از یک جهت بحث اخلاقی مقدم بر فقه است. انسان باید خود را از آلودگی‌ها پاکیزه کند، تا آیات را باور کند؛ تا اخلاق را باور کند؛ تا فقه و فروع احکام را باور کند. این باور نکردن انسان را بیچاره می‌کند. به دلیل همین آلودگی‌ها، بزرگان جاهلیت و سپس منافقین سعادت‌مند نشدند و تا قعر جهنم تنزل کردند. انسانی که در مسیر مثبت و رو به رشد و کمال است اگر بخواهد متوقف شود به عقب برمی‌گردد و یک جا نمی‌ماند، چون شیطان وارد عمل می‌شود. انسان متوقف، انسانی است که از خدای متعال غافل شده است. خدای متعال می‌فرماید: "وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ". یعنی همین که خدا را فراموش کرد شیطان کنار او قرار می‌گیرد و می‌گوید: در این راه تنها نیستی و من دوست و مصاحب و همراه تو هستم. آن‌هایی که از حق تعالی غفلت کردند نفسشان آلوده بود. بعضی به غرائز حیوانی و بعضی به اوصاف ردیله‌ی نفس مثل حب جاه، حب مقام و ریاست و حسد مبتلا بودند.

در روایات آمده است، آن گونه که آتش چوب را می‌خورد، حسد ایمان را می‌خورد. هرچند به نظر می‌رسد که شخص حسود قادر است ناراحتی خود از پیشرفت دیگران را از دید مردم پنهان سازد، اما چنین فردی باید از این حسد باطنی بترسد. تا شیطان به وسیله‌ی این صفت زشت، صاحب حسد را جهنمی نکند رهایش نمی‌کند. باید زحمت کشید و حسد را از باطن بیرون کرد. در هر صنفی، در هر رشته و کسوت و لباسی، از قبیل تجارت، علم یا مناصب اداری، افرادی وجود دارند که از مشابهین خود بالاتر هستند. اگر انسان خود را از حسد تخلیه نکرده باشد نباید مطمئن باشد که مؤمن از دنیا می‌رود. بلکه باید احتمال قوی بدهد که از این دنیا بی‌ایمان می‌رود، هرچند مشروب هم نخورده است. مشروب‌خوری که حسد نداشته باشد به واقعیت و سعادت نزدیک‌تر است تا انسان حسودی که نماز شب او ترک نمی‌شود.

رئوس منافقین در صدر اسلام هم شرب خمر نمی‌کردند، اما ما احتمال نمی‌دهیم که در قیامت یک لحظه از عذاب خدای متعال دور باشند. کوچکترین گناه و معصیت آن‌ها این بود که بیست و پنج سال اجازه ندادند مری حق تعالی، یعنی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در بین مردم باشد و انسان‌سازی کند. آن‌ها اجازه ندادند که احادیث مقام رسالت در دسترس مردم باشد. همه احادیث را جمع کردند و از بین بردند. آن‌ها همه‌ی نیروی خود را برای رسیدن به این هدف به کار گرفتند. احادیث را آتش می‌زدند، یا نویسنده‌ی حدیث را زندان می‌انداختند و بعضی از آن‌ها را می‌کشتند، هرچند که مشروب هم نمی‌خوردند.

بعضی افراد آباد کردن شهرها یا کشورگشایی را به عنوان امتیازاتی برای آن‌ها ذکر می‌کنند. آیا آن‌ها می‌توانند فتح ایران را در قیامت به عنوان عمل مثبت خود عرضه کنند؟ ما خلق نشده‌ایم که خاک بگیریم. بعثت انبیاء سلام الله عليهم اجمعین برای تسخیر دل‌ها است، نه خاک گرفتن. با خاک گرفتن انسان‌سازی نمی‌شود، بلکه با تسخیر دل، انسان‌سازی و خداپرستی حاصل می‌شود. ارزش انسان به روح او است، و به اعضا و جوارح و نیروی فیزیکی نیست. این همه فجایع و گناهان ناشی از آتش‌هایی است که رئوس منافقین به بدنه‌ی اجتماع زدند. ما اگر چشم بصیرت داشته باشیم پس از چهارده قرن شعله‌های آن‌را می‌بینیم. سوختن برخی از انسان‌ها نتیجه عمل آن‌ها است.

### رسیدن تدریجی به حیات طیبه

حیات طیبه به معنی یک زندگی پاکیزه‌ی مطلوب الهی-انسانی است که خوبی آن قابل توصیف نیست. این زندگی به تدریج از تصفیه‌ی نفس به وجود می‌آید. باید مرتب روح از رذائل پاکیزه شود و فضیلت جای آن‌را بگیرد. کسب فضیلت‌ها به تدریج ممکن می‌شود. آن‌هایی هم که منحرف می‌شوند تدریجاً منحرف می‌شوند. برای شخصی که نماز خود را اول وقت به جا می‌آورد، ابتدا شیطان تلاش می‌کند که این نماز با بهانه‌هایی مرتب به تاخیر بیفتد تا سرانجام قضا شود. این فرد متوجه نیست که شیطان دوست او شده است و تا او را به جهنم نبرد آرام نمی‌گیرد. مانند بیماری که دوستش او را از مراجعه به پزشک منصرف می‌کند تا به جایی می‌رسد که بیماری او قابل علاج نیست. در واقع سلامت و تندرستی این فرد را یک دوست شیطان صفت از او گرفته است. دین هم همین‌گونه است.

در صدر اسلام به تدریج مردم را از اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین دور کردند. انسان به مری الهی نیاز دارد. فرد باید خود را به یک روحانی با بصیرت عرضه کند تا عیب‌های او را شناسایی کند و راه درمان را به او بگوید. تا هنگامی که انسان در این دنیا زندگی می‌کند قادر به شناسایی عیب و نقص‌ها و درمان آن‌ها است. در طول تاریخ همواره شیاطین که کمتر از شیطان واقعی هم نبودند مردم را از فطرت الهی و

اولی خود دور کردند. این فطرت که خدای متعال آن را خلق کرده است موجب می‌شود که فرد، انسان‌های خوب و بافضیلت و با گذشت و با محبت را دوست داشته باشد.

در صدر اسلام شخصیتی بامحبت‌تر و خیرخواه‌تر از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وجود نداشت، اما مردم به دلیل رهنی‌های فکری منافقین و شیاطین انسی، از آن بزرگواری دوری می‌کردند. هم بدی و هم خوبی تدریجاً به وجود می‌آید. این سنت حق تعالی است و استثنا هم ندارد. اول لذت و شیرینی عبادت را از ذائقه‌ی ما بیرون می‌کنند و سپس به خیال خود و با کمک شیطان، شیرین‌تر از تهذیب نفس و عبادت را به اسم آزادی جوانی به ما عرضه می‌کنند. روایات بسیاری در مورد جوان داریم. در قیامت هنگامی که فرد، نماز شب و قرائت قرآن مربوط به دوران سالخوردگی خود را ارائه می‌کند، از او می‌پرسند جوانی خود را که سرمایه‌ی اصلی تو بود چگونه خرج کردی؟ خوشا به حال کسانی که از نیروی جوانی برخوردارند و می‌توانند آن را صرف پرستش و بندگی و عبادت و فکر در مورد حق تعالی جل شانه کنند.

سال‌ها قبل یکی از دوستان به شخصی که کم‌خوری می‌کرد و به دنبال خوش‌گذرانی نبود می‌گفت: خوردن تا اندازه‌ای که سلامت و تندرستی انسان را حفظ می‌کند واجب است. روزی برای تو می‌آید که این نیرو و این جوانی را نداری که عبادت کنی. زمینها و ظرفیت عبادت را حق تعالی در وجود انسان قرار داده است. این ظرفیت را از بین نبر. بسیار خوب است که انسان با عالمی ارتباط داشته باشد تا میزان صحیح خوردن، خوابیدن و خوش‌گذراندن را به او بگوید. آیه‌ی شریفه می‌فرماید: "وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ". ما با فکر خود و قطع نظر از استمداد از وحی و فرمایشات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قدرت تشخیص خیر و شر را در معنویات نداریم.

### حب جاه، انگیزه‌ی ساختن مسجد ضرار

بزرگترین فاجعه در صدر اسلام این بود که افرادی به کمک شیطان، انسان‌های خیرخواهی که می‌خواستند به سعادت و رشد برسند را از عالمان رشته‌ی دین یعنی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دور کردند. در تفاسیر در مورد مسجد ضرار آمده است که خدای متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در راه مسافرت از شما درخواست می‌شود که در آن مسجد دو رکعت نماز بخوانی، اما نپذیر زیرا که این مسجد، مسجد ضرار است و باید آن را آتش بزنی. سلمان رضوان الله تعالی علیه می‌گوید ما با حضرت رفتیم و برگشتیم و دیدیم هنوز آثار آتش و دود از آن مسجد بلند می‌شود. البته چشم سلمان با بصیرتی که خدای متعال به او عطا کرده بود این صحنه را پس از چندین هفته می‌دید.

در تفسیر نوشته‌اند که ابوعامر یکی از علمای بزرگ و دارای شخصیت اجتماعی در مدینه بود که قبل از هجرت در بین یهود و نصاری مدینه مقبولیت داشت و پیروان همه‌ی ادیان به او مراجعه می‌کردند تا مطابق دین آن‌ها بین آن‌ها حکم و قضاوت کند. او پس از برخورد با حضرت، دریافت که ایشان یک شخصیت الهی هستند و فرمایشات ایشان همه صحیح و منطقی است لذا به اختیار خود مسلمان شد. اما مشکلی که او از آن غفلت داشت وجود حب جاه و مقام در باطنش بود. او از این که یهود و نصاری و دیگران که بین آن‌ها حکم و قضاوت می‌کرد، به او احترام می‌گذاشتند، لذت می‌برد.

پس از این که ابوعامر اسلام اختیار کرد متوجه شد که موقعیت قبلی خود را از دست داده است. او به حضرت مراجعه نکرد تا راه علاج این ناراحتی باطنی خود را از ایشان سوال کند. دومی که از رؤس منافقین بود با نگاه به چهره‌ها متوجه می‌شد که چه افرادی پس از این که اسلام اختیار کرده‌اند، از شرایط جدید خود راضی نیستند. او دریافت که ابوعامر باطناً از اسلام خود پشیمان است، لذا پس از مدتی هم‌نشینی با او و افرادی دیگر که شرایط مشابهی داشتند، زمینه‌ای فراهم کرد تا این افراد مسجد ضرار را در خارج مدینه بسازند. بهانه‌ی آن‌ها این بود که افراد سالخورده که دور از مسجد زندگی می‌کنند توان شرکت در نماز جماعت مقام رسالت را ندارند و از ثواب جماعت محروم شده‌اند. اگر حضرت هم با حضور در مسجد جدید و خواندن دو رکعت نماز آن را افتتاح کنند، بعضی افراد ترجیح می‌دهند در مسجد نزدیکتر نماز بخوانند و جمعیت حاضر در نماز آن بزرگوار هم کاهش پیدا می‌کند. این روش شیطان است.

خدای متعال با نزول وحی، مفسد این مسجد از جمله تفریق و جدایی و پراکنده کردن مسلمین را به رسول اکرم صلوات الله علیه و آله اعلام کرد. این دنیا همواره چنین بوده است و به فرموده‌ی حضرت صادق و حضرت باقر صلوات الله علیهما تا هنگامی حضرت صاحب‌الامر صلوات الله علیه تشریف نیاورده‌اند و حکومت الهی را مستقر نفرموده‌اند این مشکلات ادامه دارد. خدای متعال نعمت‌های خود را فراوان کرد و سمت نبوت و رسالت را در چهل سالگی به آن بزرگوار عطا کرد. ایشان از روز اول از دست مردم زجر کشیدند. سپس هجرت به مدینه اتفاق افتاد. تا پنج- شش سال اسلام ریشه‌ی محکم پیدا نکرده بود. از سال ششم-هفتم خدای متعال قدرتی داد که کسی نمی‌توانست در مقابل حضرت بایستد. از آن هنگام منافقین طراخی خود برای بعد از حضرت را آغاز کردند. اولین کسی که در گودال غدیر به امیرالمومنین صلوات الله علیه تبریک گفت همان کسی بود که به بستن درب خانه‌ی حضرت اقدام کرد و مرتکب آن جنایات شد.